

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه عنکبوت (جله، ششم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۷/۰۳/۳۰

جلسات قبل از ماه مبارک، راجع به سوره‌های مبارکه عنکبوت و روم صحبت کردیم. دلیل انتخاب این سوره‌ها این بود که با رویکرد بحث شب قدر شروع به خواندن نمودیم و می‌خواستیم در رابطه با شب قدر به نکاتی دست پیدا کنیم.

دوازده شب در خدمت سوره مبارکه قدر بودیم و حالا دوباره به بحث سوره مبارکه عنکبوت و روم برمی‌گردیم.

یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که در این سوره افتاده است، این است که فهرستی از باورهایی که ما باید به آن معتقد باشیم را، در این سوره مشاهده می‌کنیم. امشب بخشی از آن را می‌گوییم و از سوره عنکبوت عبور می‌کنیم. (به دلیل اینکه مباحث خیلی زیاد مطرح شد).

الم (۱)

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾

از بین سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع شده‌اند، به جز بعضی سوره‌ها، وقتی حروف مقطعه می‌آید، بلافاصله بحث کتاب و قرآن مطرح می‌شود.

یک سری از حروف مقطعه دسته‌ای هستند؛ مثل «الم»، «المر»، «ها». بعضی حروف مقطعه دسته‌ای نیستند و فردند؛ مثل سوره اعراف، ص، مریم، طه، یس. هر چند که سوره‌هایی مانند اعراف، مریم، ص را به خاطر حروف مشترک-شان می‌شود در یک دسته نیز قرار داد. در واقع آن‌هایی که حالت دسته‌ای دارند، مضامین هماهنگ منظومه‌ای دارند. منظومه‌های آن‌ها پیوسته است و با خواندن کاملاً فهمیده می‌شوند. در آن‌هایی که حروف مشترک نیز دارند، این حالت وجود دارد. بعضی سوره‌ها مانند اعراف به نحوی خودش را به سوره‌های «الم» می‌چسباند و بین بسیاری از

سوره‌ها ارتباط برقرار می‌کند؛ مثلا سوره اعراف بین سور «الم» و سوره‌هایی که «صاد» دارند، مثل مریم و صاد ارتباط برقرار می‌کند. حتی توجه به ظاهر این‌ها نیز کمک‌کننده است. یکی از خصوصیات این حروف مقطعه (طبق نظر حضرت علامه) همین دسته‌بندی مفهومی است که دارند. درست است که ما نمی‌دانیم «الم» به چه معناست اما حُسن «الم» این است که بین سور «الم» اتحادی برقرار می‌کند. در این رابطه حضرت علامه (ره) در سوره شوری صحبت می‌کنند و ایشان اولین مفسری هستند که در این رابطه تاکید می‌کنند که این‌ها حروف دسته‌بندی هستند.

ما شش سوره داریم که با «الم» شروع می‌شوند. در روایات اسم سوره‌ها را با اوّل آن می‌گویند؛ مثلا سوره بقره سوره «الم ذَلِكْ الْكِتَابُ لَأَرْبَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» نام دارد. سوره بقره و آل عمران شبیه هم هستند. در روایت آمده این‌ها پشت در پشت هم هستند. سور عنکبوت و روم را هم شبیه به هم داریم. تقریبا می‌توان گفت خاصیتی که در این سوره‌هاست به خاطر «الم» است و در بقیه سوره‌ها این اتفاق نمی‌افتد. بقیه سوره‌ها که با حروف مقطعه شروع می‌شوند اینطور نیست که هم دسته‌ای باشند و هم زوجی.

در بقیه سوره‌های «الم» دو تا خصوصیت وجود دارد، شش برادر هستند که با یکدیگر در ارتباطند. مجموعه‌شان با هم و دوتا دوتا با یکدیگر، ارتباط دارند. هم در قرآن و هم در روایات این دو سوره‌ها با هم می‌آیند. سوره عنکبوت و روم جدا شده از بقره و آل عمران و جزء دیگر افتاده اما با هم هستند. ما وقتی یک سوره «الم» را می‌خوانیم، باید بقیه سور «الم» را یاد کنیم؛ مثل اینکه وقتی سوره عنکبوت را می‌خوانیم، باید یادی از بقره و آل عمران و لقمان و سجده و روم نیز کنیم. نکته جالب این سوره این است که وسط بین این‌ها و واسطه بین این سوره‌هاست.

دو خاصیت در سور عنکبوت و روم وجود دارد که در بقیه سور «الم» وجود ندارد:

۱- با آیات و کتاب و قرآن شروع نشده که این خود موضوع مهم و ممتازی است. حالا تعبیرات مختلفی از آن می‌توان کرد؛ که مثلا اتفاقا با این موضوعات شروع شده اما یک مدل خوانش کتاب یا آیات است که ما نمی‌فهمیم و یا اینکه با این موضوعات شروع نشده است و در واقع استثناء است.

۲- این‌ها حادثه‌محور هستند؛ «أحسب الناس ...» یا در سوره روم «غلبت الروم». این حادثه‌محور بودن در زبان‌شناسی کلی قرآن مهم است؛ چون زبان‌شناسی کل قرآن حادثه‌محور نیست. اگر از اوّل قرآن بخوانید، این حادثه‌محور بودن را نمی‌بینید.

پس سلام بر سوره مبارکه عنکبوت، بلکه سلام بر سوره روم و سلام بر سوره لقمان و سجده و بقره و آل عمران.

پس چه شد که سوره عنکبوت بین سور متمایز شد؟ دیگر «ذکر الكتاب» نداشت. چه کسی باید تغییر کند؟ بلافاصله این موضوع، ارجاع به باورها می شود، باورهایی که حادثه می آفرینند.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

یکی از نکات مهمی که در این سوره به آن اشاره می شود، بحث «حَسَب» یا محاسباتی است که فرد انجام می دهد. محاسبه، محصول علم ولو اجمالی به علاوه توجه تفصیلی است. نکته جالب حساب همین است که علمش لازم نیست یقینی باشد، اما توجهش حتما تفصیلی است. مثال آن چنین می شود؛ شما می خواهید خانه بخرید، می گویند باید پس انداز کنید. کجا؟ بانک مسکن. چقدر باید پول داشته باشید؟ علمش اجمالی است. چون محاسبه می کند که باید این طور شود، اما از آن طرف، توجهش تفصیلی است و هر شب به آن فکر می کند. این موضوع کمر فرد را می شکند و دغدغه ایجاد می کند. این خاصیت حساب است؛ از طرفی بند یک علم اجمالی است، از طرف دیگر توجهش تفصیلی است و حساب می کند.

نوعاً در قرآن «حَسَب»ها جاهایی آمده که درون انسانها غوغایی ایجاد شده و کمر انسان خم شده است، مثل سوره بلد یا سوره همزه. در واقع آنجا حساب و کتابی در نظام فکری فرد اتفاق می افتد که باید فکر کند راجع به چیزی حساب کتاب کند. خود این موضوع که ما بینیم راجع به چه چیزی حساب کتاب می کنیم و چرتکه می اندازیم، یکی از موضوعات مهم در قرآن و همین طور در زندگی خودمان است. ما انواع حساب پیدا می کنیم. «حساب یسیر» یا «بغیر حساب».

**سوال:** معنای «حساب» وقتی برای خدا استفاده می شود چیست؟ که مثلاً در آیه می فرماید «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ / ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»<sup>۱</sup> برای خدا چیست؟

- در واقع آن برای خدا حاصل مصدر می شود. مثل اینکه؛ «جوجه را آخر پاییز می شمارند». شمردن جوجه ها در آخر پاییز، موعد حساب بودن است.

پس گفتیم علم اجمالی دارد و توجهش تفصیلی است. بستگی به موضوع دارد یعنی موضوعی که دارد به آن فکر می کند؛ مثلاً شما فرض کنید وارد یک حرکت دینی می شوید و فقط به منافع آن فکر می کنید و به مسائل جانبی آن فکر نمی کنید؛ یعنی تحلیل همه جانبه نمی کنید، علم تان را تفصیلی نمی کنید، یقین را وارد فضای علم تان نمی کنید. علم تفصیلی این است که اگر وارد فضای دین شدید، خطرات و مشکلاتی هم دارد. پس باید میل به وطن، خانه و .. کم بشود. چون باید در این مسیر مهاجرت کند. نمی شود کسی پای دینش بایستد و مجاهدت نکند! نمی شود در آسایش و راحتی باشد! توجه اجمالی اینگونه است که ممکن است آدم دیندار هم بشود، وضع مالی اش هم خوب بشود!

آدمی را تصور کنید که جلوی سوره عنکبوت ایستاده و می گوید من که مومن شدم نمی خواهم خودم را در در دسر بیندازم.. خیلی جالب است!

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

آن علم اجمالی را که در ذهنش بافته، شروع به پاک کردن می کند و به او علم تفصیلی می دهد. علم تفصیلی عبارت است از قوانینی که خداوند در این عالم قرار داده است که شامل هست و نیست و باید و نباید است. وقتی مومن شدی بقیه علم ها (چیزهایی که خودت بافتی) را دور بریزی و این علم تفصیلی را جایگزین کنی.

«فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»؛ تعبیر کنایی است، شما در هر صورت مرگ را تجربه می کنید.

<sup>۱</sup> سوره غاشیه، آیات ۲۵-۲۶

«وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»؛ این هم تعبیر کنایی است که جهاد برای خودت می کنی، منت نگذار!

می خواهد هم ترس از مرگ و هم منت گذاشتن برای جهاد را از خودش دور کند. همه این موارد منظومه فکری «من مومنم» را به فرد می دهد. راجع به اجل، جهاد، اجر ایمان و عمل صالح، درگیری های محیطی، فرد را از گمان هایش خالی کرده و پر از علم می کند. پس منظومه «من مومنم» در قرآن، می شود این موارد سوره. دو عملیات مکش و پر کردن دارد. در سوره یک قسمت خالی می کند و قسمت دیگر پر می کند. پاک سازی و خالص سازی علاوه بر ایجاد منظومه فکری چند بار در سوره رفت و برگشتی انجام می شود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩٠﴾

دور اول خالی شد و پر شد. در دور دوم پاک سازی شروع شد.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

ما قبلا گفتیم آیات ۱۰ و ۱۱ به نظر تو لَد نفاق باشد، چون سوره مکی است. بنظر می رسد اولین و آخرین سوره مکی است که خداوند از نفاق صحبت می کند. بنابراین وقتی ریشه نفاق را از مگه نشان می دهد، یعنی تو لَد نفاق زمانی است که فرد مومن شد و حساب و کتابش را یک سره نکرد! در این صورت اگر ایمانش خالص نباشد، دچار آفت نفاق می شود. می گوئیم آفت نفاق یعنی چه؟ می گوید یعنی «فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ». وقتی در راه خدا اذیت شد، چالش ها برایش مانند عذاب خداوند سنگین است. همانقدر که عذاب خداوند برایش وحشتناک است، فتنه ها نیز برایش ناراحت کننده است. اما عذاب خداوند کجا و فتنه های مردم کجا؟! این ها با هم قابل مقایسه نیستند. «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ» وقتی موقعیت پیروزی هم پیش می آید، می گویند: «إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ»؛ ما با شما بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾

وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

بعد از شب قدر یک سال صبر می‌کنیم تا مطالبی را که قرار است شب قدر یادمان بیاید و در ذهنمان باشد، ثبت کنیم. یکی از اعمال شب قدر، خالی شدن از یک سری اعتقادات و پر شدن از اعتقادات دیگر است که باید فهرست اعتقادات مان را عرضه کنیم.

این دوگانگی در سختی‌ها و پیروزی‌ها در انسان وجود دارد که وقتی پیروز است، علم را در میدان می‌چرخاند اما وقتی در کارزار است، می‌ترسد و مخفی می‌شود. نباید چنین حسی در ما رخ دهد. نباید گرانی، تورم و ... در دل ما رعب ایجاد کند. وقتی در انسان‌های مومن چنین رعبی در وجودشان بیاید، آن وقت است که شیطان و نظاماتش چراغ سبز نشان می‌دهند. همان نفاق مومنان است که این‌ها را فعال می‌کند. اگر منافق نباشند «الذین کفروا» جرئت نمی‌کنند کاری کنند. زمینه‌های نفوذ کافران در آن جامعه وجود دارد و گرنه آن‌ها نمی‌توانستند ادعا کنند که شما گناه کنید، عقوبت‌ش با من، من جواب خدا را میدهم! اگر کافر چنین چیزی بگوید شما کاری نداشته باشید، کارتان را بکنید.

داستان حضرت نوح (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) را قبلاً مفصل خواندیم. یک ویژگی حضرت ابراهیم (علیه السلام) که در این سوره منحصر به فرد است و خداوند آن را تمجید کرده، برائت کفر و باطل و بت‌پرستی است. بالاخص بت‌هایی که شکل «وثن» داشتند، یعنی بت‌هایی که محور تعاملات بین‌المللی و همگرایی‌های جمعی قرار می‌گرفتند. خصوصیت ایشان این بوده است که بت شکن بودند یعنی ایشان بت‌هایی را که این‌ها روی آنها وفاق برای پروتکل‌های جهانی می‌کردند را در نظر می‌گرفتند و می‌شکستند. خدا حضرت ابراهیم (علیه السلام) را از این حیث تمجید می‌کند.

اینکه گفته شده این‌ها دروغ می‌گویند نه به این معنایی که ما برای دروغ‌گویی در نظر می‌گیریم بلکه یعنی از همه جهات دروغ می‌گویند. دروغ در قرآن یعنی از هر جهت منطبق بر حق نیست؛ مثل آن بنده خدایی که گفت حسن و

حسین سه دختران معاویه‌اند! در هر جمله‌اش دروغ وجود داشت. منطبق با قاعده و حق نیست. کسی که کافر است، یعنی اعتقادی به خدا و آخرت ندارد، خودش را جای مومن می‌گذارد. این‌ها دروغ است، هر جهتی از آن را نگاه می‌کنیم، دروغ است. نکته جالب استکبار جهانی در این است که هر چه می‌گوید دروغ است.

ما این سوره‌ها را که می‌خوانیم خیلی از افراد را یاد می‌کنیم و در دلم‌مان برای هدایت خودمان و دیگران خیلی دعا می‌کنیم. چون این آیات شرح حال امروزه ماست؛ مومنان عافیت‌طلبی که فکر می‌کنند وقتی گفتند: «خدا»، باید زندگی‌شان در رفاه باشد و این منشأ افکاری می‌شود که در جامعه شکاف‌های طبقاتی و خیلی چیزهای دیگر را به وجود می‌آورد

**سوال:** عافیت‌طلبی منشأ بی‌دغدغه بودن است و الا مگر ممکن است کسی پولدار باشد و دغدغه داشته باشد؟!

- خیر، نمی‌شود. به هر حال ممکن است پولدار باشد اما پولش در کار و تولید و برنامه و قرض الحسنه و.. است؛ یعنی پولش هر جایی باشد در حساب بانکی نیست! در جیب مردم است. ممکن است کسی بگوید که تا پول جمع نشود که کاری نمی‌توان کرد! اما می‌شود پول جمع نشود اما کار کرد! ممکن است بگویید که ما ندیدیم، اما می‌شود، ما ندیده‌ایم.. ذهنیت‌های ما را از محاسبات اشتباهی پر کرده‌اند و خدا می‌داند چقدر ذهنیت‌های اشتباه بین مومنین رواج دارد. اگر کسی بخواهد فقط لیست این‌ها را در بیاورد، کلافه‌کننده است. در حوزه ازدواج، طلاق، زندگی روزمره، مصرف‌گرایی و انواع و اقسام سبک زندگی همه از روی گمان‌های استکبار و فخرفروشی ایجاد شده است، به حساب این که ما مومنین! یک ایمان می‌آید اول کار اما بقیه رفتارها و کارها می‌شود غیر مومنانه.

**سوال:** دلیل این که برای قوم‌های مختلف صفت‌های مختلفی آورده است، بعضی را گفته ظلم، بعضی فسق و فساد و... چیست؟

- به طور کلی ساختاری را که قرآن از انسان مطرح می‌کند، اجتماعی است چون مشکلات در قوم، خودش را طور دیگری نشان می‌دهد. می‌گوید «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»<sup>۲</sup> مشکلات وقتی فردی باشد، خودش را یک‌طور نشان می‌دهد و اگر صفت یک قوم باشد، طور دیگر. مانند یک هنجار اجتماعی است که اگر کسی خلافش را انجام دهد، قبیح است. یک موقع ظلم یک هنجار اجتماعی می‌شود. این ظلم را به قوم نوح (علیه السلام) نسبت می‌دهد،

<sup>۲</sup> سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۱۴

چون از بسیط‌ترین نظامات اجتماعی شروع می‌کند و این پایه همه مشکلات بعدی می‌شود؛ مثلاً قوم بعدی، همین ظلم قوم نوح (علیه السلام) را به علاوه یک چیز دیگر دارند و قوم بعدتر نیز همین‌طور. گویی بدی‌ها نیز در یک بستر تکاملی خودشان را نشان داده و تشدید می‌کنند. یک موقع ظلم در افرادی وجود دارد که غرق می‌شوند و تمام می‌شود اما یک موقع در قومی مثل لوط، همین ظلم می‌آید و تبدیل به اثم و فحشای اجتماعی می‌شود. یا نه، تغییر هویت انسانی؛ اینکه مسیر سازه‌های انسانی عوض می‌شود، کرامت زن زیر سوال می‌رود و زن و مردی عوض می‌شود. جالبی کار این است که مردم این‌ها را بخوانند و باز هم شیفته غرب شوند! اوج انحراف و انحطاط را در قوم لوط مطرح می‌کند. این در حالی است که در غرب، جنایتی مثل قوم لوط، هنجار اجتماعی و قانونی است؛ یعنی آنقدر انسان از مدار خودش خارج می‌شود که از ظلم به اسراف می‌رسد و تعادلات انسانی خود را از دست می‌دهد. آن وقت چنین فرد مسرفی برای ما روانشناسی و تغذیه و علم توحید می‌گوید! کسی که قدرت تشخیص چنین فساد بزرگی را ندارد، دایره‌دار تکنولوژی می‌شود و من هم می‌پذیرم و احساس می‌کنم چقدر با علم است! اگر برای او تشخیص چنین چیزی خیلی بعید است، از این طرف برای مومنین عجیب است که تشخیص نمی‌دهند! اما در قوم نوح (علیه السلام) این‌طور نشد.

**سوال:** در قوم لوط فساد و فسق و ظلم را باهم آورده است اما در مورد اقوام دیگر این‌طور نیست، دلیلش چیست؟

- بله، تبدیل به یک نظام می‌شود. اقتصاد فرع بر فساد غریزی و جنسی مطرح می‌شود و فسادهای مالی خرد و کلان و سرمایه‌داری به مراتب از آن فساد جنسی بالاتر می‌روند. نظام پول فساد را گسترش می‌دهد؛ یعنی شبه نظامات آن تبدیل به نظام می‌شود و هرجایی خواست تخریب کند و تحت فشار قرار دهد، پول خرج می‌کند و با پول خدایی می‌کند!

**آقای عباسی:** بنده فکر می‌کنم فساد اقتصادی، سرمنشا فساد غریزی می‌شود. در روایات فساد اقتصادی، به خوردن مال حرام و بعد از آن موسیقی و ... نسبت داده شده و بعضی چیزها را مقدمه فساد اقتصادی می‌دانند.

- بله، اما وقتی تبدیل به نظام یا سازه می‌شود، آن چیزی که به این‌ها سامان می‌دهد، پول است. فکر می‌کند با پول هر کاری خواست می‌کند؛ ظلم را تکثیر می‌کند، بت‌ها را تقویت می‌کند و نظام جنسی را بهبود می‌بخشد.

**سوال:** مهم‌ترین استفاده شبکه‌های اجتماعی هم نظام غریزی و جنسی بوده است.



- ما شب و روز این‌ها را لعنت می‌کنیم! در همه نظامات رسوخ کردند. دعا می‌کنیم خداوند به زودی این‌ها را سرنگون کند و هرروز آتش خشم‌مان را علیه آن‌ها شعله‌ورتر کنیم که مقابله و مجاهده با این‌ها برای فرزندان‌مان فرهنگ عمومی شود و این ویژگی ایمان است. ما باید در گفت‌وگوهایمان این فرهنگ را تقبیح کنیم.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ  
(۴۱)

خداوند در این آیه مثل کسانی که غیر خدا را ولی خودشان می‌گیرند، به کسانی تشبیه کرده که مانند عنکبوت هستند؛ خانه‌ای می‌سازد که نه تنها سست است، بلکه هیچ کس به دیگری رحم نمی‌کند. به جایی اتکا می‌کند که حرمت ندارد. بیت وی پدر و مادر ندارد، یعنی علامات بیت مومنانه را ندارد. بعضی‌ها این سست بودن را به جنس خانه نسبت می‌دهند. به جایی اتکا می‌کنند که کسی به کسی رحم نمی‌کند. در چنین بیتی ناگهان پدر به پایین‌ترین جایگاه می‌رود یا مادر... ممکن است جنس خانه‌شان هم خیلی خوب باشد اما کافی است مشکلی به وجود بیاید؛ حاضرند همدیگر را بخورند! به یکدیگر رحم نمی‌کنند، ظاهرشان انسان است اما در باطن این‌طور نیستند. انسانیت ندارند و در واقع بهائمی هستند که به خاطر مصالحی کنار هم قرار گرفته‌اند و اگر آن مصالح کنار برود، زندگیشان نابود می‌شود.

**آقای عباسی:** اصلاً خداوند خانه‌هایشان را مثال خانه عنکبوت نزده بلکه کسانی که دوستی با غیر خدا می‌گیرند مانند خانه گرفتن عنکبوت هستند ازین جهت پایدار نیست. عاد و ثمود خانه‌هایشان خراب نشد اما خودشان در این خانه‌های سالم و آباد و سرپا، ازین رفتند.

**سوال:** سست بودن خانه عنکبوت را می‌فهمیم، اما عنکبوت خانه‌اش را فردی می‌سازد، آن نظام جمعی را نشان نمی‌دهد!

- حالا اگر عنکبوت دیگری بیاید، آن را می‌خورد و عنکبوت دیگری را اصلاً در بیت خود راه نمی‌دهد. در جاهای کثیف خانه می‌سازد و کاملاً فردی است و با یک باد هم خانه خراب می‌شود. خود نظام وهن، روی سلطه، طعنه، سرزنش و تحقیر ساخته می‌شود، برخلاف بیت که نظام آن تکریم است.

**سوال:** می‌شود گفت بقیه موجودات بیت خاصی می‌سازند اما عنکبوت دائم می‌سازد و خراب می‌کند، سکنی ندارد؟

- در این موضوع مقاله‌های زیادی نوشته شده و کار شده که ما خیلی ورود پیدا نمی‌کنیم. شما فقط بدانید که دوستی با غیر خدا مانند خانه عنکبوتی است که در آن عزت نیست، امنیت نیست و حرمت ندارد.

**آقای عباسی:** مجدداً به نظر بنده می‌رسد که ما ما مشبه را رها کردیم و به مشبه به پرداختیم. اینکه عده‌ای غیر خدا را به دوستی می‌گیرند، به عنکبوتی که خانه می‌گیرد، تشبیه شده است. خانه انسانی، بدون اجتماع تشکیل نمی‌شود. خانواده‌ای که بر مبنای خداوند تشکیل می‌شود استوار است مانند خانه امیرالمومنین (علیه السلام) و خانواده‌هایی که بر غیر خدا شکل گرفته باشند، می‌شود مانند خانه ملکه‌های انگلیس! در واقع خانواده‌ای وجود ندارد و هر کس بعد از ازدواج با افراد دیگری ارتباط دارد. خانه‌ای که بر مبنای خداوند است، مثل خانه اهل بیت (علیهم السلام) که از آن درخت طوبی در می‌آید و هر شاخه‌اش در خانه یکی از شیعیان سایه می‌اندازد. خانواده مومنین تا آخرت هم ادامه دارد اما خانه‌های غیر خدایی در آخرت و هم در دنیا «فَلَا أُنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ»<sup>۳</sup> هستند؛ یعنی هیچ نسبی ندارند و نسب شان پذیرفته نیست. که البته در دنیا نیز همینگونه است. عنکبوت برای رفع نیازش خانه می‌سازد، این‌ها هم برای رفع نیازهای پلیدشان و نه اهداف خدایی، خانه می‌سازند. پس ما باید بیشتر بر روی مشبه دقت کنیم والا در مورد مشبه به حرف‌های زیادی زده اند...

**استاد:** کلاً بحث خانه عنکبوت به صورت ذوقی هم محبوب و مطلوب انسان‌ها نیست و برایشان ناخوشایند است. اگر انسان همین را هم لحاظ کند، مطالب زیادی دستگیرش می‌شود.

**آقای عباسی:** الان قوی‌ترین اجتماع کافران، صهیونیست‌ها هستند. ظاهر این‌ها از همه قوی‌تر هستند و آمریکا هم از این‌ها حرف شنوی دارد. اما سید حسن نصرالله در سخنرانی‌اش می‌گوید «إن بیت اسرائیل لبیت العنکبوت» و بر همین پایه، استدلال می‌چیند و ادامه می‌دهد.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

<sup>۳</sup> سوره مومنون، آیه ۱۰۱

اگر کسی پرسید که عالم این آیه چه کسی هست؟ کسی فکر نکند علم خاصی داشتن مدّ نظرش است! همین موارد درون سوره را که بداند، عالم است. همین که بداند «وَمَنْ جَاهِدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ». همین مواردی که از علم باید بداند، همان چیزی است که در سوره آمده است. چون عالم یک اطلاق حداقلی و یک اطلاق حداکثری دارد. حداقل علمش همین چیزی می‌شود که در سوره آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

آیه ۴۳ نیز برای کسانی که تعقل کار می‌کنند، مورد توجه است. این موارد برای شکوفایی عقل مهم می‌شود.

**سوال:** این‌هایی که در سوره گفته شد، ویژگی‌های مومن است. چرا آن را ویژگی‌های عالم گفتید؟

- قرار شد که «حَسِبَ» کنار رود و «علم» جانشین آن شود. این‌ها می‌شود، علم آن مومن و مومن می‌شود، عالم.

أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَإِلَيْنَا وَإِلَيْكُمْ وَوَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

این آیات ۴۵ و ۴۶ آیات خاصّ قرآن هستند. آیه ۴۵ جزء غرر کلّ قرآن حساب می‌شود. در هر سوره‌ای یا هر دو سوره‌ای، یک آیه غرر کلّ داریم. وقتی نگاه می‌کنیم، مضامین آن بسیار راه‌گشا است و چتر حمایتی آن روی کلّ سوره‌ها قرار می‌گیرد. «أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ» انتظار ما از رسول و دین است که بر ما آیات وحی را تلاوت کنند. «أتل» فقط به معنای گفتن نیست؛ یعنی باید در جامعه دینی، قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) جلودار و حاکم باشند، یعنی باید امامت دست قرآن و عترت (علیهم السلام) باشد. این به خاطر این است که حال تلاوت، امامت است.

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ»؛ دومین کار این است که باید اقامه نماز صورت بگیرد، چون «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ». اگر نماز در جامعه فراگیر شود مانند سپر دفاعی، مقابل فحشاء و منکر عمل می‌کند و مهم‌تر از آن؛ «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»، قدرت ذکر بودن آن فوق‌العاده است یعنی جامعه را ذاکر و متصل به خدا می‌کند. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ».

سومین امر هم خیلی مهم است که نوعاً ما از آن غفلت می‌کنیم؛ «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باید دقت کنیم که در مجادله با اهل کتاب بر اساس مبنا و مناظ حسنی عمل کنیم.

یک سری اهل کتاب در کل عالم هستند که به قرآن اعتقاد دارند. «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ»؛ پرچم اهل کتاب که بلند می‌شود عده‌ای از مسیح و یهود، خودشان را زیر پرچم اهل کتاب قرار می‌دهند. پس کسی نگوید چرا پرچم اسرائیل یا آمریکا را آتش می‌زنید! مجادله احسن را برای آمریکا یا اسرائیل نمی‌گویند. برای آن دانشمند غربی می‌گویند که کار می‌کند و مبنایی دارد و گرنه باید نسبت به ظلم جبهه بگیرد. باید پای ایمان ایستادگی کرد.

«وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي»؛ باید ایمانت را اظهار کنی و موضع‌گیری سختی هم داشته باشی! نمی‌شود مسامحه کنی که چون پول یا هر چیز دیگری دست آنان است، منافقانه رفتار کنی! اما شما بر سر مسائل توحیدی با دانشمندان غربی مباحثه می‌کنید، مقاله به اشتراک می‌گذارید، به آیین آن‌ها اهانت نمی‌کنید. اما این کار برای «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» فایده‌ای ندارد، باید مقابل ایشان موضع‌گیری صریح کرد و تقابل کرد.

«كُم» در قسمت «أَنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزِلَ إِلَيْكُمْ» به «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» بر می‌گردد. حضرت علامه (ره) می‌فرمایند، آن دسته از اهل کتاب که با آن‌ها مجادله می‌کنید، نباید معاند باشند و نرمی و ملاحظت در سخن را حمل بر خواری و ذلت نکنند. در غیر این صورت مجادله به نحو احسن نیز سودی به حالشان نخواهد داشت. چون هرچه بیشتر نرمی به خرج دهی، فکر می‌کنند از بیچارگی یا ضعف توست یا می‌خواهی از این طریق او را به دام بیندازی و از راه حشش به باطل بکشانی. در ادامه بحث حضرت علامه (ره) تا «و نحن له مسلمون»، نهایت بحث این می‌شود که جدال نکنید و این گونه بگویید. «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» را در جاهای دیگر قرآن مثل سوره آل عمران یا سور دیگر ببینید.

**آقای عباسی:** در آیه ۶۴ سوره آل عمران بحث مجادله و استثنای آن آمده است. اگر سه کار انجام دهید؛ «تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم» به سمت کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است بروید؛ غیر خدا را نپرستید و همچنین غیر خدا را شریک نگیرید و اینکه همدیگر را هم به عنوان ربّ نگیرید. اما عده‌ای همین را هم نمی‌پذیرند و «ان تولوا» اگر روی برگردانند، باید شدید با ایشان برخورد کنید. مسیر ما و شما یکی نیست، «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» رفتار ما با ظالمان اهل کتاب مانند مشرکان می‌شود. احکام «الا الذین ظلموا» در قرآن مجزاست که احکام مفصّلی دارند.

**سوال:** «وان تولوا» آخر آیه سوره آل عمران همان «إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا» نمی‌شود؟

- بله، می‌شود. این‌ها آیات متشابه قرآن هستند که باید به محکمت ارجاع داده شوند و می‌توانیم حالت‌های مختلفی بخوانیم.

به هر حال اگر شما کاری به اهل کتاب نداشته باشید، آن‌ها با شما کار دارند و دست از سر شما برنمی‌دارند! پس آن‌ها را دو گروه کنید؛ آن‌هایی که از روی اعتقادشان به سمت شما می‌آیند و آن‌هایی که از روی ظلم و استکبار می‌آیند. این دو نحو موضع‌گیری می‌خواهد. آن کسی که منطقی ظلم ندارد، جدال احسن برخورد کنید. اما آن کسی که ظالمانه جلو می‌آید، دیگر جدال احسن نمی‌خواهد. نحوه برخورد با آن‌ها در سوره ممتحنه و سایر سوره مفصل آمده است که حتی مورد به مورد ظلم آن‌ها را مشخص کرده و برخورد با ایشان را نیز مشخص کرده است؛ مثلاً در سوره آل عمران یا مائده به خصوص و بخشی از سوره نساء و کلا سور مدنی در این مورد صحبت می‌کند.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ  
(۴۷)

انسان وقتی در این آیات نگاه می‌کند، کانه دین، ساحتش فقط اجتماعی است. از آن طرف خطاب به پیامبر «اتل» و «اقم الصلاه» امر می‌کند و از طرفی «لا تجادلوا» و «قولوا» را خطاب به مومنین می‌گوید؛ یعنی بلافاصله خطاب را برمی‌گرداند.

کلا موضع‌گیری نسبت به ظلم، باید سریع و تند و جدی باشد.

ظلم حدّ اقل و حدّ اکثر جنایتی است که انسان می‌تواند در عالم انجام دهد. چه کسی که به نفس خودش ظلم می‌کند و چه کسی که با ظلم خودش تمام عالم را فاسد می‌کند، ظالم است. به هر دو لفظ، ظالم اطلاق می‌شود اما این‌ها نوعاً ظلم‌های اجتماعی است که قتل و جنایت و ارباب و ... دارد. اما در «الذین ظلموا» منظور ظلم به نفس نیست بلکه ظلم اجتماعی است؛ یعنی ظلمی است که یا باید بپذیری و اگر نپذیری خودت میدانی که با تو چه کار می‌کنند!

این خیلی بعید نیست و شما در نظام اجتماعی دیده‌اید، چنین انسان‌هایی که ظالم هستند و اگر دیدند شما به اعتقاداتی پایبند هستید، با تمام زندگی شما مقابله می‌کنند. اگر دستش برسد، خانواده‌ات را نابود می‌کند و همه کار

می‌کند. قرآن دستور انهدام کلی چنین ظالمانی را صادر می‌کند که هر کجا آن‌ها را یافتید از بین ببرید و این طور نیست که بخواهی برایشان دلسوزی کنی.

ما در دینداری مان نیاز به مقداری به خشونت داریم. البته این خشونت نسبت به کفار است و نه نسبت به یکدیگر. اما نوعاً چون در برابر کفار این نیاز برآورده نمی‌شود، در بین خودمان، خود را نشان می‌دهد! مراتب ظلم از کمینه تا بیشینه در سوره انعام وجود دارد. ساختار سوره بیان حقایق در دل جامعه دینی است و جایی آن طرف تر نمی‌رود.

و می‌دانید اهل بیت (علیهم السلام) از طریق همین دو آیه، شیعیان‌شان را شناسایی می‌کردند. کسانی که بین جدال منطقی و جنگ در کارزار جنگ، بتوانند تمایز دهند و نه کسانی که فقط قدرت جدال و مباحثه دارند و نه فقط آن‌هایی که در کارزار هستند بلکه هر دو باید در شیعه وجود داشته باشد. سه حالت وجود دارد؛ یا می‌گوید ما چه کار به اهل کتاب داریم، هر کاری خواستند بگذارید انجام دهند. آن‌ها یک دینی دارند و ما هم یک دین داریم. اصلاً چه کار داریم آن‌ها چه کار می‌کنند؟! روز قیامت جای ما بالا هست و ما مسخره‌شان می‌کنیم! شما می‌گویید رهایشان کنید، آن‌ها رهایتان نمی‌کنند. تمام برنامه‌ریزی‌ها و سیستم آموزش و پرورش مربوط به اهل کتاب است. برای شما برنامه ریخته است. برای شما کتاب طراحی کرده است. انسانی که او می‌بیند، انسان خاصی است. گروه دیگر قدرت جدال یا بحث ندارند. ما برنامه‌ریزی برای جدال احسن با اهل کتاب در برنامه‌هایمان نیست. اصلاً برایمان تعریف نشده است! گویی اصلاً در قرآن نیامده است! بعضی‌ها فقط به این نیت زبان انگلیسی یاد گرفتند که گفتند ما قرآن بلدیم و اگر روزی به اهل کتاب رسیدیم، بتوانیم جدال کنیم و جوابشان را بدهیم!

گروه سوم اعتقاد به جدال ندارند. اعتقاد به جنگ دارند و می‌گویند ریشه آن‌ها باید کنده شود!

ما بنا شد امشب برای شب قدر، قدرت جدال با اهل کتاب را از خداوند بخواهیم. کسانی که می‌توانند بروند زبان یاد بگیرند، سایت بزنند و کارهای مجازی انجام دهند. پس فرهنگ جدال با اهل کتاب بر سر مسائل توحیدی را داشته باشیم. باید پیدا کنیم و البته گفته شده است: «قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

بحث اقامه نماز که در آن همراهی با امام هست. بحث دیگر تبعیت از تلاوت کتاب است. به علاوه برائت از «من دون الله» هست. این‌ها کادوی شب قدر ما هستند.

برای اینکه هر شب مان متصل به شب قدر باشد، صلواتی ختم کنید.

علّت این که بنده این مطالب را به شب قدر ارتباط دادم این است که هر واژه‌ای در قرآن، معنای خاصّ خودش را دارد و هر واژه‌ای در قرآن علم معنای خودش را برپا می‌کند و علمدار آن است. پس «قدر»، علمدار معنای «قدر» است؛ یعنی هر کس می‌خواهد ارزش هر چیز را بداند، باید خودش را برای شب قدر آماده کند مهیا شود لذا برای اینکه کسی شاکر شود، چاره‌ای ندارد جز اینکه قدردان باشد. باید کسی ما را قدردان بکند تا شاکر شویم. اگر ما خودمان عرضه این کار را نداشته باشیم که نداریم، شب قدر حتماً این توان را دارد.

ان شاء الله ما هم شاکر شویم و جزء «قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِ الشُّكُورِ»<sup>۴</sup> قرار بگیریم، صلواتی ختم بفرمایید.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات

---

<sup>۴</sup> سوره سبأ، آیه ۱۳